

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

سابقاً بیان شد که یکی از آیاتی که می‌تواند مستند ضرورت حکومت دینی از منظر شرع و موید نظریه "الاسلام هو الحکومه" قرار گیرد، آیه‌ی 30 سوره‌ی مبارکه روم است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». هم به صدر آیه و هم به ذیل آیه می‌توانیم این مدعا را اثبات کنیم که دین حکومت دارد و دین باید قیّم برای بشر باشد. به نظر ما این معنایی که در ترجمه‌ها برای فراز «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» آورده‌اند - که یعنی دین پایدار، یا دین پاک یا مستقیم -، معنای دقیقی نیست. دین قیّم یعنی دینی که حاکم است و حکومت می‌کند. بهترین دلیل و شاهد بر مدعای امام که فرمودند دین یعنی حکومت، همین «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» است.

اگر کسی بگوید مراد از دین در آیه منحصرأ دین اسلام - یعنی شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست. و در نتیجه آیه شریفه سوره آل عمران را دلیل بر مدعایش قرار دهد که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» با این فرض که در این آیه هم اسلام را به معنای علمی - یعنی شریعت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله -، نگیریم و بگوئیم اسلام یعنی تسلیم خدای تبارک و تعالی بودن! اینجا اولین مطلبی که داریم برای اثبات مدعا - یعنی ضرورت تشکیل حکومت دینی - فرقی نمی‌کند که ما «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» را دین به معنای اسلام علمی بیان کنیم یعنی بگوئیم اسلام قیّم است، یا دین را به معنای مطلق طاعت، چون خود دین به معنای طاعت و جزا است، بگوئیم به معنای تسلیم مطلق شدن است. بالأخره انسان باید در یک حکومتی قرار بگیرد این حکومت را می‌گوئیم که باید تسلیم خدا باشد، یعنی هر چه خدا فرموده را اطاعت نماید. به بیان دیگر اگر کسی پافشاری کند و بگوید اینجا - مخصوصاً در این سوره آل عمران - «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» یعنی تسلیم و نه اسلام علمی، جواب ما این است که فرقی نمی‌کند در مدعا، برای اثبات مدعا چه بگوئیم اسلام علم در این آیه مراد است و حاکم است و قیّم است، چه بگوئیم مطلق ادیان، هر دین واقعی که بگوئیم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، یعنی از اول آنچه در نزد خدای تبارک و تعالی بوده تسلیم بودن انسان در نزد خداست، این برای اثبات مدعا فرقی نمی‌کند، این نکته مهمی است.

دیدگاه مشهور در تفسیر "الاسلام"

مفسرین سنی

اما از این نکته مهم‌تر و این بحث تفسیری این آیه سوره آل عمران است؛ من تقریباً اکثر تفاسیر سنی و شیعه را دیدم و عجیب این است که اولاً تفاسیر سنی معمولاً یکی از دیگری رونویسی کرده، یعنی خودش یکی از امتیازات بین تفاسیر شیعه و اهل سنت است. محقق در تفاسیر شیعه رگه‌هایی از استقلال فکری در مفسر می‌بیند ولی در تفاسیر اهل سنت کاملاً مطابق با هم و از روی هم نوشته‌اند و 50 تا تفسیر شده است. اما اینها در واقع یک تفسیر هستند و در میان اینها دو مورد قابل اعتنا است که برای خودش حرف دارد یکی تفسیر فخر رازی است و یکی هم روح المعانی آلوسی است.

در آیات 19 و 20 آل عمران خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**، تقریباً همه این تفاسیر اسلام را به همان تسلیم در برابر شریعت و نبوت نبی وقت خودشان تفسیر نموده‌اند؛ «الاسلام و هو الانقياد لله وحده، ظاهراً و باطناً بما شرعه على السنة رسله».^[1] مثلاً در تفسیر ابن کثیر می‌گوید: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** اخباراً منه تعالی بأنه لا دين عنده يقبله من أحد سوى الاسلام و هو اتباع الرسل؛ هیچ دینی را خدا قبول نمی‌کند جز اسلام، اسلام چیست؟ هر رسولی در هر زمانی آن دین واقعی‌اش اسلام بوده و اگر مردم از آن رسول تبعیت کردند، اینجا تحت عنوان اسلام در می‌آید؛ و هو اتباع الرسل فیما بعثهم الله فی کل حین حتی ختموا بمحمد صلی الله علیه و آله،^[2] یعنی این اسلام را از حضرت آدم شروع می‌کنند و می‌گویند او مسلمان بوده و دین اسلام داشته تا به پیامبر ما ختم شده و در حقیقت حتماً همین را می‌خواهند بگویند که اسلام یک امر تشکیکی است و آنها یک مرتبه‌ای از اسلام را داشتند، پیامبر بعدی مرتبه دیگری را داشته تا به پیامبر خاتم رسیده است.

در تفسیر طبری می‌گوید الاسلام و هو الانقياد بالتذلل والخشوع، اسلام یعنی همین که انسان در مقابل خدا خاشع باشد، ذلیل باشد، تسلیم محض خدا بودن. **«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»** یعنی اگر کسی تسلیم محض خدا شد این آن دینی که خدا می‌خواهد دارد، أسلم، بمعنی: دخل فی السلم، كما يقال أقحط القوم: إذا دخلوا في القحط وقتی قحطی سراغ یک قومی می‌آید می‌گویند: أقحط القوم إذا دخلوا في القحط. می‌گویند: اربعوا، وقتی وارد در سرسبزی و آبادانی شوند؛ اربعوا إذا دخلوا في الربيع، اینجا هم می‌گویند اسلام از اسلم است و اسلم أي دخل فی السلم و السلم هو الانقياد.^[3]

فخر رازی در **«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»** می‌گوید: اصل الدین فی اللغة الجزاء، دین یعنی جزاء. كما تدینُ تُدان، ثم الطاعة تسمى ديناً لأنها سبب الجزاء. به طاعت می‌گویند دین، چون سبب جزاست. اما الاسلام، می‌گوید در معنایش وجوهی ذکر شده است: وجه اول این است که یعنی الدخول فی الاسلام همین حرفی که در کثیری از تفاسیر اهل سنت هم آمده است که اسلام یعنی انقياد و تبعیت محض. **«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...»**^[4] آنجا هم سلام را به معنای انقياد محض معنا می‌کنند. در وجه دوم می‌گوید: من اسلم أي دخل فی السلم یعنی صلح و سلامت، و اصل السلم السلامة. معنای سوم را از ابن انباری نقل می‌کند که می‌گوید مسلم یعنی المخلص لله عبادته، سلم الشيء لفلان أي خلص له، فالاسلام معناه إخلاص الدين و العقيدة في الله، دین را آدم به صورت خالص برای خدا قرار بدهد لازمه‌اش همان تسلیم محض است. بعد می‌گوید هذا ما يتعلق بتفسير لفظ الاسلام في اللغة اما في الشرع فالاسلام هو الايمان، فخر رازی در اینجا متفرد است که می‌گوید اسلام در شرع به معنای ایمان است، دلیلی که می‌آورد این است که می‌گوید: اگر این اسلام در **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** به معنای ایمان نباشد و ایمان غیر از اسلام باشد وجب أن لا يكون الايمان ديناً، وقتی خدا می‌گوید: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** اگر کسی بگوید ایمان غیر از اسلام است لازمه این استدلال این است که ایمان دین مقبول عند الله نباشد. و چنین نتیجه گرفته و می‌گوید: و لا شك في أنه باطل، ما نمی‌توانیم بگوئیم خداوند ایمان را به عنوان دین قبول نمی‌کند ولی اسلام را قبول می‌کند! بعد به همین آیه و **مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا**^[5] تمسک می‌کند. یک کسی به فخر رازی اشکال می‌کند که در خود قرآن آمده است که **«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»**^[6]، این آیه صریح در این است که بین اسلام و ایمان فرق است. فخر رازی در جواب این اشکال می‌گوید: اسلام در لغت به معنای انقياد است و المنافقون إنقادوا في الظاهر من خوف السيف فلا جرم كان الاسلام حاصلاً ظاهراً و الايمان حاصلاً ظاهراً فعلى هذا الاسلام هو الايمان تارةً يعتبران في الظاهر و تارةً في الحقيقة.^[7] خلاصه یک حرف محصلی فخر رازی- صاحب تفسیر مفاتیح ندارد (تفسیر کبیر)-، ندارد. بلکه خیلی اشتباه رفته است. اسلام را آمده به معنای ایمان بیان کرده و بعد هم این‌طور دلیل می‌آورد که اگر این سخن را نگوئیم، باید بگوئیم در این آیات: **«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»** و **«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا»** ایمان، دین نیست و حال آنکه نمی‌شود به این سخن ملتزم شد!

اعراب می‌خواستند بگویند ما ایمان واقعی آوردیم، خدا می‌فرماید ایمان شما ظاهری است و از ایمان ظاهری به اسلام ظاهری تعبیر شده در حالی که واضح است اینها دو چیز هستند. وی اول می‌گوید اسلام به معنای انقياد است ولی می‌خواهد یک تکلفی به خرج بدهد و بگوید یک معنای جدید شرعی دارد که اسلام به معنای ایمان است، **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** را فخر رازی به

مجمع البیان که یکی از تفاسیر مهم ما می‌باشد. ایشان در مورد معنای الاسلام می‌گوید: قيل المراد بالاسلام التسليم لله ولأوليائه و هو التصديق،^[8] و بعد می‌گوید قيل که اسلام به معنای تسلیم است و آن کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می‌کنند که فرمود من اسلام را برایتان طوری معنا می‌کنم که قبل از من کسی معنا نکرده است: «لَأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ».^[9] خود صاحب مجمع البیان هم موضع خودش را نسبت به این قيل، روشن نمی‌کند؛ می‌گوید قيل و آن را رد نمی‌کند! ظاهرش این است که این را پذیرفته است.

مرحوم علامه طباطبائی و تفاسیر فارسی همه به یک منوال واژه "اسلام" را تفسیر کرده‌اند. یعنی گویا یک اتفاق نظر محکمی بر این دارند که إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ یعنی تسلیم محض خدا بودن، اسلام را به معنای علمی معنا نمی‌کنند. ایشان می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ» اهل کتاب اختلاف نکردند، إلا بعد از اینکه علم پیدا کردند. علت اختلافشان از باب بغی است: «بَغْيًا بَيْنَهُمْ». بغی را به معنای طلب ریاست و از باب حسد دانسته‌اند. اینها نسبت به پیامبر ما حسد می‌ورزیدند و لذا دین را نپذیرفتند! در اینکه متعلق اختلاف چه بوده؛ آیا متعلق اختلاف در اصل تسلیم خدا بودن بوده؛ اگر این باشد، باید گفت تسلیم در برابر خدای متعال جای اختلاف ندارد. یا اختلاف در ما جاء به نبینا بوده؛ به نظر می‌رسد همین متعلق اختلاف بوده است. یعنی در این قرآنی که نبی ما آورد، در این اسلامی که نبی ما آورد اختلاف کردند و به تعبیر من در اسلام علمی، اختلاف کردند. اینکه کسی بگوید فراز «وَمَا اخْتَلَفَ» ارتباط به قبل ندارد، سخنی اشتباه است؛ تعبیر بعدی هم روشن است که ارتباط دارد.

خداوند در آیه بعد می‌فرماید: فَإِنْ حَاجُّوكَ أَفْئِدَةً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَتَّبِعُونَكَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مِنْكَ قُلْ لِلَّهِ الْوَحْدَانِيَّةُ إِنَّهُ يَرْتَضِيْ لِكُلِّ دِينٍ مِّنْهُ وَهُوَ يُعْطِي السُّلْطَانَ مَن يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ. خدا و هر کسی که از من تبعیت می‌کند او هم در مقابل خدا تسلیم شده است: «قُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ». به آنهایی که کتاب داده شد بگو «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ»، امیین یعنی بت‌پرستها، مشرکین و گروههای دیگر، به اینها بگو آیا اسلام آوردید؟ «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا» این آسَلَمُوا در این فراز از آیه را نمی‌توانیم به معنای تسلیم شدن در برابر دستورات دین معنا نماییم. زیرا یهودی که تابع تورات بوده، آن زمان هم که تورات بر طبق اصلی‌اش بوده و عمل می‌کردند. مسیحی که طبق انجیل عمل می‌کرده است. بنابراین این سخن لغو خواهد بود. به بیان دیگر اگر بگوئیم در هر دین سماوی تسلیم محض وجود دارد، اینها هم قبل از اینکه اسلام علمی را بیاورند ملتزم به دین خودشان بودند، أَسْلَمْتُمْ تحصیل حاصل می‌شود! اگر ما اسلام را به معنای لغوی بیان کنیم می‌شود تحصیل حاصل. پس باید یک چیز جدیدی باشد، آن همین اسلام علمی - یعنی آنچه پیامبر ما صلی الله علیه و آله آورده - است، می‌باشد. بنابراین «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ» یعنی آیا تسلیم محض خدا نسبت به دین اسلام علمی که در کتب آسمانی بشارت داده شده است، شدید؟ که مشهور همین طوری معنا کردند، اینها آن را می‌دانستند و لذا قبلش هم فرمود و مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، علم داشتند که این پیامبر ما همان است که در تورات و انجیل به آن بشارت داده شده، اما اینکه چرا اختلاف کردند؛ به جهت «بَغْيًا بَيْنَهُمْ». اینها دنبال ریاست بودند و دیدند اگر پیامبری این شخص را قبول کنند، باید تابع او بشوند. طلباً للرياسة و حسداً، و طلباً للدنيا آنچه را که علم داشتند طبق آن عمل نکردند! ولی آن را قبول داشتند. پس أَسْلَمْتُمْ یک چیز جدیدی است یعنی شما بیائید نسبت به این اسلامی که پیامبر آورده تسلیم شود.

رسول الله صلى الله عليه و آله، اما ايمان يك امر انشائي نيست بلکه واقعي است. در اين «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» و آن آيه «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» همين اسلام انشائي مراد است. در آيات ديگر كه ايمان مطرح است، يك درجه بسيار بالايي است. درست است كه اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه نهج البلاغه فرمودند «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ»؛ اما از كجا مي توان اثبات كرد كه كه آن كلام اميرالمؤمنين عليه السلام مربوط به تفسير اين آيه است؟

پس ما به اين قرينه آيه بعد «أَاسَلَمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَمُوا» كه يك گروه از مخاطبينش همين يهودي هاست، نتيجه مي گيريم كه اسلام در اين آيه با معنای لغوی اش سازگاری ندارد. چون قبش دارد كه؛ «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ» اينها علم داشتند و قبول داشتند، اسلام انشائي همان بود كه پيامبر فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»^[10] «أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ»^[11] يعني من و هر كسي تابع من هست را تابع اسلام درآورد.

در ميان همه تفاسيري كه من ديدم 99 درصد آن ها اسلام را به معنای لغوی معنا کرده اند. ما در آن جلسات گفتيم در جايي كه مي فرمايد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^[12] آنجا را كه نمي شود اسلام لغوی معنا كرد بلکه مسلماً در اين آيه اسلام علمی مراد است.

يك نکته اي در اين آيه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^[13] هست و آن اينكه اين را خدا چه زماني مي گويد؟ بعد از آنكه اسلام علمی آمده مي گويد «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، اگر يك وقتی اين جمله را قبل از ظهور اسلام خدا مي فرمود، آنجا مجال بود براي اينكه اسلام را لغوی معنا كنيم، اما همه اديان آمده، از اول تا آخر، همه كتب آسماني آمده، حالا كه اسلام علمی آمده، خداوند مي فرمايد آنچه نزد من مقبول است، همين اسلام علمی است و اگر كسي به غير آن ملتزم شود از او پذيرفته نيست؛ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ».

در جلسه گذشته از مرحوم آيت الله صافي رضوان الله عليه يك جايي ديده بودم كه فرموده بود مراد همين اسلام [علمی] است. بعد ديدم مرحوم ميرزا محمد مشهدي در تفسير كنز الدقائق نيز - كه واقعاً كنز دقائق است -، مي گويد: لا دين مرضي عند الله إلا الاسلام، اسلام چيست؟ مي گويد: و هو التوحيد و التورع بالشريع الذي جاء به محمد صلى الله عليه و آله الذي لا يتم إلا بالولاية. ايشان تصريح مي كند و مي گويد مراد از اسلام همين اسلام علمی است.

حاصل آنكه از قرائن داخليه خود اين آيه به دست مي آيد كه مراد از اسلام، اسلام علمی است. ولو اينكه اينجا از اين جهت كه هم نظر غالب مفسرين نيستيم، تقريباً مقابل كل قرار مي گيريم؛ الا مرحوم ميرزا محمد مشهدي، اما كل تفاسير شيعه و سني آن طرف قضيه هستند؛ ولي ما تابع دليل هستيم؛ نحن ابناء الدين. اگر روايت معتبري اسلام را به معنای تسليم عام معنا مي كرد ما حجت مي دانستيم. زيرا ما روايات را در باب تفسير قرآن حجت مي دانيم. برخلاف مرحوم علامه رضوان الله عليه كه چند جا تصريح مي كند كه خبر واحد در تفسير قرآن حجت نيست.^[14] علت اينكه وقتی وارد تفسير الميزان مي شويم، كلام روايي اش را در آخر مي آورد، همه بحث ها را بيان مي كند و در آخر "بحث روايي" را مي آورد، اين است كه ايشان خبر واحد را در تفسير قرآن حجت نمي داند. اما اصوليين بزرگ از خود مرحوم شيخ، مرحوم آخوند تا فقيهان دوره معاصر مانند مرحوم امام و مرحوم خوئي و مرحوم والد ما، همه تصريح مي كنند كه خبر واحد حجة مطلقاً، هم در باب احكام و هم در باب تفسير قرآن، هم در باب تاريخ، در همه اينها براي ما حجيت دارد.

من آياتي كه كلمه دين در آن وجود دارد را ملاحظه کرده ام. مانند «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^[15] كه مراد از اين دين، اسلام علمی است، «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»، يعني همين اسلام، ولو اينكه در اول بحث امروز عرض كرديم اگر كسي هم معنای عام بگيرد؛ خيلي لطمه اي وارد نمي شود.^[16] «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ...»^[17] خدا به پيامبر ما مي فرمايد من ديني براي تو قرار دادم كه همه آن نقاط اصلي و ارکان اصلي در اديان گذشته هم در اين دين قرار دادم. اين آيه سوره كافرون، «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ»^[18]، يعني همين اسلام، قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا...^[19] كه اين را

پیامبر در سوره انعام آیه 161 می‌گوید. لغت می‌گوید بین قِیم و قِیم از جهت معنا فرقی وجود ندارد، هر دوی یک معنا دارد. «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...»^[20] ان آیه‌ای است که ما را با همین آیه به حوزه کشیدند، دین در این آیه یعنی اسلام. اگر در «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» بگوئیم معنای لغوی اسلام مراد است و اسلام را به معنای لغوی معنا کنیم، دین را هم باید لغوی معنا کنیم؛ و حال آنکه این معنا با اسلام در آیه‌ی «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^[21] که به معنای اسلام علمی است؛ در تضاد خواهد بود.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. تفسیر السعدی، ص135.

[2]. تفسیر القرآن العظیم، ج2، ص21.

[3]. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج13، ص141.

[4]. نساء/94.

[5]. آل عمران/85.

[6]. حجرات/14.

[7]. تفسیر الکبیر، ج7، ص172.

[8]. مجمع البیان، ج2، ص718.

[9]. نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح)، ص491.

[10]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج18، ص232.

[11]. آل عمران/20.

[12]. مائده/3.

[13]. آل عمران/19.

[14]. به عنوان نمونه: المیزان، ج14، ص133.

[15]. حج/78.

[16]. مدعای ما این است که اسلام، بر پذیرش سایر ادیان که در گذشته منسوخ نشده بودند هم بشود، از آیه وجوب تشکیل حکومت به دست می‌آید. زیرا در همه ادیان تکالیف فردی و اجتماعی مطرح شده است و اگر آیه دستور می‌دهد که تمام توجهت به دین باشد، یعنی دستورات دین را عمل نما و این عمل به دستورات دین، بدون حکومت امکان‌پذیر نیست.

[17]. شوری/13.

[18]. کافرون/6.

[19]. انعام/61.

[20]. توبه/122.

[21]. توبه/33.